

۲۰۱۵۴۰۷

گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

جنگ رستم با اسفندیار

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: محسن براسود



سرشناسه: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. عنوان قراردادی: شاهنامه
برگزیده. عنوان و نام پدیدآور: جنگ رستم با اسفندیار / تالیف ابوالقاسم
فردوسی؛ به کوشش محسن براسود. مشخصات نشر: تهران: بانوی دریا، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۶۴ ص. شابک: ۹۵۳۷۹-۶۲۲-۹۷۸. وضعیت
فهرست نویسی: فیبا. فروست: گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی: شعر
فارسی قرن ۴. شناسه افزوده: براسود، محسن، ۱۳۵۱. گردآورنده. رده بندی
کنگره: ۱۳۹۷ ۱۴ش/PIR۴۴۹۱. رده بندی دیویی: ۸۱/۲۱. شماره
کتابشناسی: ۵۲۰۱۵۴۳



تهران: اتوبان باایبی شرک شهید توفیقی، بلوک ۴، واحد ۴

تلفن: ۰۲۲۹۲۰۱۵۳

گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

جنگ رستم با اسفندیار

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: محسن براسود

ناشر: انتشارات بانوی دریا

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۷

تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۹۵۳۷۹ - ۶ - ۱

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

فهرست

۵	مقدمه
۱۱	جنگ رستم با اسفندیار
۱۳	کشته شدن سران اسفندیار از دست زواره و فرامرز
۱۶	گریختن رستم با لای کوه
۱۹	رای زدن رستم با خبش
۲۰	چاره ساختن سید مرغ رستم را
۲۴	بازگشتن رستم به جنگ اسفندیار
۲۶	تیر انداختن رستم اسفندیار را به زمین
۲۹	اندرز کردن اسفندیار رستم را
۳۲	آوردن بشوتن تابوت اسفندیار را نزد گسنا سپ
۳۶	باز فرستادن رستم بهمن را به ایران
۳۹	گرفتار شدن پسر قیدافه به دست رومیان
۴۱	رفتن اسکندر به رسولی سوی قیدافه
۴۴	پند دادن قیدافه اسکندر را
۴۶	چاره نمودن سِکندر با طینوش
۴۸	پیمان اسکندر با قیدافه و بازگشتن او
۵۲	رفتن سِکندر به شهر برهمنان
۵۶	رفتن اسکندر به دریای خاور و به زمین حبش
۵۸	رسیدن اسکندر به شهر نرُمپایان و کشتن ازدها
۶۰	دیدن اسکندر شگفتی‌های به شهر هَروم

مقدمه

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس نازه میدرد به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و رنگ سرانجامان و گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند استادی به بزرگی تاریخ به درجه‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شیوای سخن، ادبیات را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است. ربه سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی او مانند سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده دروغا شخصیت بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه ما معلوم است اندکی از بسیار است. تولد او در سال ۳۲۹ در قریه باژ از ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروزه آرامگاه اوست. اندرین مردی وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می‌توان از جای جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است و به خوبی آشکار است یافت بطوریکه سی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می‌برد و تمام دازایی خود را از دست می‌دهد و در پایان عمر تهیدست می‌شود چرا که عشق به ایران و ایرانی تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا که در خطر نیستی و فراموشی می‌دید احیا کند و بتواند از

بلاغت و فصاحت معجزه آسا و شیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال و فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدایی کرد. تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز نایستاد تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می آید جاودان نماید، برای ایرانی که می خواست جاودان ماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که سش «بداریم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از داستانها و افسانه ها و تاریخ ایران اطلاع و یا به داشتن آنها شوق و علاقه داشت و تربیت خانوادگی وی را بر این داشت که بدون مشوق و محرک، خود به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره نویسان در شرح حال فردوسی نوشته اند که «به تشویق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این اشعار آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنجانیده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظوم ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آواز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و اگر فردوسی تقدیم منظومه خود را به پادشاهی لازم می شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خردمند را به پادشاهی آثار بود، روی می نمود و به هر حال نمی توانست در آن تاریخ، درگاه سلطانی که هنوز روی کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی به تن در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت، بلکه تنها کار او قصد قتل گشته آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و بس.

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستانهایی مشغول بوده و بعضی از داستانها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در رأس همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و

یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
ثریا چون منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
در در یک قطعه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن می‌بینیم:

در ایوان سارکش بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است
و این است اخیر از شهرت فراوان داستان بیژن و منیژه حکایت می‌کند
تا بدانجاکه تنویر آنها را در ایوان‌ها و بر دیوار خانه‌ها نیز نقش
میکرده‌اند. فردوسی بنابر آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان
بیژن و گرازان برمی‌آید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از
دلایل این مدعا استعمال اسامی اطلاق‌شده در این داستان است که زیاده از لزوم
در این داستانها مشاهده گردیده و دان آن است که فردوسی چنانکه در
دیگر موارد شاهنامه دیده می‌شود، روز به نهایت پختگی و استادی و
مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان نود و یک بیت از یک قسمت این داستان
ابیات زیر دارای الفهای اطلاقست:

به پیچید بر خویشتن بیژن	که چون رزم سارم برهنه تن
ز تورانیان من بدین خنجر	ببرم فراوان سر را را
به پیمان جدا کرد از او خنجر	به چربی کشیدش به بند خنجر
چو آمد به نزدیک شاه اندرا	گو دست بسته برهنه سرا
یکی دست بسته برهنه تن	یکی را ز پولاد پیراهنا
نبینی که این بدکنش دیمنا	فزونی سگالد همی برهنه

یعنی ده درصد ابیات با قافیه‌هایی که الف‌های زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم

شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را لایق آن نمیدانست که اثر عظیم و طاودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که سزاوار آن را بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من ایر نامه رخ گرفتم به فال	همی رنج بردم به بسیار سال
ندیدم - حرفه را بر بخشیده‌یی	پگاه کیان بر درخشنده‌ای
همه این سخن مردل آن نبود	جزاز و خامشی هیچ درمان نبود
به جایی نبود من پادشاهش	جزاز نام شاهی نبود افسرش
که اندر خور باغ بایستی	اگر نیک بودی بشایستی
سخن را نگه داشتیم سال بست	بدان تا سازوار این گنج کیست
جهاندار محمود با فر وجو	که او را کند ماه و کیوان سجود
بیامد نشت از بر تخت داد	چون او ندارد بیاد

از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام او کند، و آخر کار قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این دوره فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقار مورث خود را راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و تهیدستی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظومه زیبایش بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد

بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج	فزون کردم اندیشه درد و رنج
به تاریخ شاهان نیاز آمدم	به پیش اختر دیر ساز آمدم
بزرگان و با دانش آزادگان	نیشتمند یکسر سخن رایگان
نشسته نظاره من از دورشان	تو گفתי بدم پیش مزدورشان
جزا سنت ازیشان نبند بهره‌ام	بگفت اندر احسنتشان زهره‌ام
سر حدره‌های کهن بسته شد	وزان بند روشن دل خسته شد

در چنین حالی به که دلالت تبلیغاتی محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از شهر دهقان زاده بزرگوار طوس افتادند. و او را به صلوات جزیل محمود، که رای گردن نام و آوازه خود به شاعر می‌داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهنامه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود به اسم او در آورد. او نیز پذیرفت و بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردوسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم نهایی شاهنامه و افزودن داستان نو سروده بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختلفی از آن به داخت و نسخه دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده نمود. به ستگاه ریاست و سلطنت محمودی شد و فردوسی از ارتکاب این استیفاء دید که می‌بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنرا از سرین به طوس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مورد توجه و محبت پادشاه غزنین قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنین تمهید کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت چنانچه بنا بر همان روایت همه درهم‌های محمود را به حمای و ققاعی بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و نژادی و دینی است. فردوسی در شاهنامه

بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او همه ترک بودند و او و فرزندانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال طبعاً تحمل دشنامهای فردوسی به ابا و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و مانند همه شیعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از جای جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردار کننده هر معتزلی و هر فلسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کرم خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشانی که به گرد او زبان باز می‌آوردند، در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازگاری داشت. با آزاد، مرد درست اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاده مردان را از حربه تکفیر را بالای سر خود دید و تهدید شد که به جرم الهاد در بنای پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلاگریخت و از غزنین به هرات رفت و با اسماعیل و راق پدر ازرقی شاعر پناه برد و شش ماه در خانه آن پناه ده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند و چون فردوسی ایمن شد از هرات به طوس و از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شیعه، منادی باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شهر همه سخن از نیاکان بزرگ تو می‌رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او از نام تو محمود لرزان بود و بدین کار تن در نداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومییدی و ناکامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر ابیات آن گذراند تا به سال ۴۱۱ هجری در زادگاه خود «باژ» در گذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.